## جلسه 95-650

**چهار‌شنبه - 02/12/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

قبل از این‌که وارد بحث شهرت بشویم نکته‌ای را از بحث گذشته عرض کنم.

ما دیروز عرض کردیم که یک قضیه شرطیه‌ای تشکیل می‌‌شود در ذهن که لو حصل اتفاق الفقهاء علی وجوب صلاة الجمعة مثلا ثبت وجوب صلاة الجمعة و خبر ثقه که قائم می‌‌شود بر اتفاق فقها بر وجوب نماز جمعه لازمه‌اش ثبوت آن وجوب نماز جمعه است و مثبتات اماره حجت است. این را به عنوان اشکال به بحوث عرض کردیم. بله بحوث ابتدا مطلبی را مطرح کردند که در واقع انکار این قضیه شرطیه است ولی بعد خودشان سعی کردند جواب بدهند و لذا آن‌چه ما گفتیم با جواب نهایی بحوث مطابق هست.

راجع به آن اجماع تشرفی هم یک فرمایشی امام دارند آن را هم عرض کنم: ایشان فرمودند خبر ثقه در امور غریبه از نظر عقلاء حجت نیست مگر علم‌آور باشد و خبر از ملاقات با امام زمان سلام الله علیه خبر از امور غریبه است و خبر ثقه در آن حجت نیست.

از نظر عقلایی این مطلب درستی هست و از نظر تعبدی هم ممکن است بگوییم آن صحیحه حمیری که العمری ثقتی فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون از این امور غریبه انصراف دارد. بهرحال این مطلبی است که امام بیان کردند که از نظر عقلایی مسلما درست است خبر ثقه در امور غریبه و غیر متعارفه حجت نیست مگر علم‌آور باشد.

راجع به بحث شهرت برخی قائل شدند که شهرت فتواییه حجت است. ما سه نوع شهرت داریم: شهرت رواییه که یک حدیثی مشهور است بین الاصحاب. یک شهرت عملیه که مشهور به یک حدیثی عمل کردند. سه: شهرت فتواییه، مشهور به یک حکمی فتوا دادند، حالا مستندشان این حدیث هست یا این حدیث نیست بحث دیگری است، آن‌چه هست این است که مشهور به این حکم شرعی فتوا دادند.

بحث واقع شده که شهرت فتواییه حجت است یا نه. وجوهی ذکر شده برای حجیت شهرت فتواییه:

وجه اول این هست که گفتند ظن حاصل از شهرت کمتر از ظن حاصل از خبر واحد نیست بلکه از آن بالاتر است و لذا به دلالت فحوا ما می‌‌گوییم ادله حجیت خبر واحد اثبات می‌‌کند حجیت شهرت را.

این درست نیست. اولا: شما از کجا می‌‌گویید آن کشف نوعی یعنی آن درجه ظن نوعی ناشی از خبر ثقه بیشتر نیست از آن درجه و مرتبه ظن ناشی از حس است، ‌شهرت ناشی از حدس است، احتمال خطا در حدس بیشتر است، چطور ادعا می‌‌کنید آن مرتبه از ظن نوعی که در شهرت هست بیشتر است از آن مرتبه از کشف نوعی و ظن نوعی که در خبر واحد است.

ثانیا: بر فرض مرتبه ظن نوعی در شهرت بیشتر یا مساوی باشد با مرتبه ظن نوعی حاصل از خبر واحد، کی می‌‌گوید تمام الملاک برای حجیت خبر واحد عند العقلاء اول الشارع آن ظن نوعی است که در خبر واحد هست؟ شاید خود مؤدای خبر واحد بودن نقش دارد در این حجیت. شاید عقلاء ابتلایشان به خبر ثقه بیشتر بود و نیاز عقلایی با همین حجیت خبر ثقه برطرف می‌‌شد، خبر ثقه را عمل کردند ولی همین درجه از کشف نوعی در شهرت هست ولی عقلاء به آن عمل نکردند چه مشکلی دارد؟

مخصوصا اگر ما خبر ثقه را در موضوعات حجت ندانیم و ملاک حجیت خبر ثقه در خصوص روایات سیره متشرعه یا حکم شارع باشد، شاید شارع دیده عادتا اخبار ثقات در روایات تأمین می‌‌کند اغراض او را و نیازی به جعل حجیت برای شهرت که به درد آن مواردی می‌‌خورد که خبر ثقات نیست، آن موارد این مقدار مطابق با واقع نیست یعنی شارع اگر خبر ثقه در احکام و روایات را حجت قرار داده باشد که کاشف از آن یا دلیل لفظی است یا سیره متشرعه است ممکن است شارع دیده که این همه اخبار ثقات که هست عادتا این‌ها اغراض شارع را تأمین می‌‌کند و خیلی از این روایات مطابق با واقع است. حالا آن شهرت‌هایی که مورد اخبار ثقات نیست آن‌ها چندان مهم نیستند و تاثیری در اغراض شارع ندارند آن‌ها را حجت نکند چه می‌‌شود؟

بله، مثل آقای صدر که خبر ثقه را چه در احکام چه در موضوعات از باب بنای عقلاء می‌‌دانند، دیگر نمی‌شود بگوییم عقلاء آمدند نگاه کردند دیدند اخبار ثقات در روایات بسیاریش مطابق با واقع است و این غرض شارع را تأمین می‌‌کند، این چکار به عقلاء دارد؟ عقلاء ذات خبر ثقه را می‌‌بینند چه در موضوعات چه در احکام و این قابل احصاء نیست، قابل استقراء نیست که بگوییم از یک ملیون خبر ثقه فرض کنید نهصد و پنجاه هزار تای آن را عقلاء دیدند که مطابق با واقع است، معنا ندارد این حرف، ‌این توجیهش تنها به این است که ذات یک خبر ثقه را می‌‌بینند عقلاء و مرتبه ظن نوعی حاصل از خبر ثقه را ملاک حجیت او قرار می‌‌دهند.

و لذا بین دو تا مطلب که آقای صدر بیان کرده تهافت است: در بحث حجیت مثبات خبر ثقه می‌‌گوید اماره به نظر ما آنی است که تنها عامل حجیتش کشف نوعی‌اش باشد از واقع، هیچ نکته نفسیه‌ای نداشته باشد حجیت آن، فقط مرتبه کشف نوعی آن از واقع است که منشأ حجیت آن شده است و لذا حجیت لوازم اماره علی القاعده است چون مرتبه کشف نوعی اماره مثل خبر ثقه از مدلول مطابقی‌اش با درجه کشف نوعی‌اش از مدلول التزامی‌اش هیچ فرقی نمی‌کند. این را در بحث استصحاب گفتند. در این‌جا آمده می‌‌گوید قبول، مرتبه کشف نوعی خبر ثقه از واقع با مرتبه کشف نوعی شهرت از واقع گیرم یکسان باشد یا مرتبه کشف نوعی شهرت از واقع بیشتر باشد اما شاید عقلاء دیدند جعل حجیت برای خبر ثقه بکنند وافی به اغراض‌شان است، نیازی ندیدند که جعل حجیت برای شهرت بکنند. آقا!‌ این معنایش این است که برای خبر ثقه بودن شما دارید نکته نفسیه لحاظ می‌‌کنید پس نکته حجیت خبر ثقه تنها درجه کشف نوعی آن از واقع نخواهد بود، خود خبر ثقه بودن دخالت خواهد داشت در حجیت آن. این سازگار نیست و تهافت دارد با آن‌چه که در استصحاب در تقریب حجیت مثبتات اماره گفتید، گفتید اماره مثل خبر ثقه آن‌هایی هستند که تنها منشأ حجیت آن‌ها درجه کشف نوعی آن‌ها از واقع است نه این‌که خبر ثقه هستند، مدلول مطابقی خبر ثقه هستند، این‌ها با هم تهافت دارد.

بله عرض کردم اگر آقای صدر حجیت خبر ثقه را در خصوص اخبار به تعبد شارع می‌‌دید ممکن بود بگوید شارع دیده که اخبار ثقات در شبهات حکمیه که در روایات اهل بیت هست این‌ها وافی به اغراضش است نیازی نیست که جعل حجیت بکند برای شهرت در مواردی که اخبار ثقات وجود ندارد، حرف خوبی بود، اما این با این نظر که خبر ثقه چه در احکام چه در موضوعات به بنای عقلاء حجت است به نظر بحوث او دیگر قابل احصاء نیست که ما بگوییم عقلاء آمدند اخبار ثقات را دیدند دیدند یک ملیون خبر ثقه در عالم وجود دارد اکثرش مطابق با واقع است، اصلا قابل احصاء نیست، عقلاء ذات خبر ثقه را نگاه می‌‌کنند می‌‌بینند ذات خبر ثقه درجه ظن نوعی در آن چقدر است، اگر بنا باشد خبر ثقه بودن در حجیت آن نقش نداشته باشد فقط درجه نوعی در آن نقش دارد خب این درجه کشف نوعی اگر در شهرت باشد او هم باید حجت باشد.

بله کسانی مثل صاحب مباحث الاصول که حجیت خبر ثقه را در روایات از باب سیره متشرعه می‌‌دانند این توجیه خوبی است که بگوییم حجیت خبر ثقه در روایات ناشی است از سیره متشرعه‌ای که از شارع اخذ کردند ربطی به عقلاء ندارد شارع هم در روایات که کاشف از احکام است دیده ما به الکفایة است برای تأمین اغراضش، دیگر شهرتی که فاقد خبر است نیازی نیست حجت بکند، ‌بله حرف خوبی است، اما با مبنای آقای صدر سازگار نیست که او حجیت خبر ثقه را از باب بنای عقلاء می‌‌داند نه در خصوص احکام بلکه در مطلق اعم از احکام و یا موضوعات تکوینیه، این دیگر نمی‌سازد با این‌که بگوییم شارع و عقلاء روایات را دیدند دیدند اکثر مطابقتا است با واقع.

[سؤال: ... جواب:] بحث عقلاء است، عقلاء چکار به احکام دارند؟ ... در موضوعات اگر نکته حجیت خبر ثقه درصد بالای مطابقت خبر ثقه است با واقع نه به لحاظ استقراء که مجموع اخبار را دیدند یک علم استقرایی پیدا کردند این‌که عقلایی نیست، عقلاء مگر علم غیب دارند، نه، درصد مطابقت خبر ثقه را که احتمال خطایش را می‌‌بینند احتمال خطا منشأش ضعیف است منشأ احتمال خطا در خبر ثقه ضعیف است این یعنی مرتبه ظن نوعی خبر ثقه، اگر همین یا بیشتر در شهرت باشد معنا ندارد که شهرت حجت نباشد مگر نکته نفسیه داشته باشد خبر ثقه که این خلف مطلب بحوث است که در استصحاب بیان کرده ولی ما قبول داریم ما می‌‌گوییم چه اشکال دارد، اماره آنی است که نکته غالبه حجیتش کشف نوعی‌اش است نه نکته منحصره‌اش، ممکن است آن حیث خبر ثقه بودن هم دخیل بوده در حجیتش، و لذا این‌که مدلول التزامی خبر ثقه حجت است آن را باید باز برویم سراغ عقلاء ببینیم آیا عقلاء برای مدلول مطابقی بودن خبر ثقه نکته نفسیه می‌‌بینند یا نمی‌بینند؟ بالوجدان عقلاء برای مدلول مطابقی خبر ثقه بودن نکته نمی‌بینند و لذا آن درجه کشف نوعی در مدلول التزامی هم هست عقلاء او را هم حجت کردند.

پس این وجه که مرتبه کشف نوعی و ظن نوعی در شهرت یا بیشتر است از خبر واحد یا مساوی با آن هست نه صغرویا درست شد و نه کبرویا صرف بالاتر بودن درجه کشف نوعی و ظن نوعی این موجب کشف از حجیت آن می‌‌شود.

وجه دوم که برای حجیت شهرت ذکر کردند عموم تعلیل است در آیه نبأ: ان جائکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة او بسفاهة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین. گفتند از این تعلیل می‌‌فهمیم که هر کجا عمل انسان عمل به سفاهت نباشد در مورد امارات اشکال ندارد و عمل به شهرت مصداق عمل به سفاهت نیست پس اشکال ندارد.

می‌گوییم: اولا چرا جهالت را سفاهت معنا می‌‌کنید؟ جهالت یعنی غیر علم، جهل ظاهرش در مقابل علم است نه در مقابل عقل. حالا کتاب الجهل و العقل مرحوم کلینی نوشته اما دیگر بهانه ندهد دست شما، ظاهر جهل در مقابل علم است.

ثانیا: اصلا بگوید ان تصیبوا قوما بسفاهة شهرتی که شما احراز نکردید حجیتش را در رتبه سابقه اعتماد به آن این هم عمل به سفاهت است، در صورتی عمل به سفاهت نیست که در رتبه سابقه لااقل حجیت عقلاییه‌اش را احراز کنید و این را هنوز احراز نکردید.

ثالثا: اگر گفتند که لاتأکل الرمان لانه حامض یعنی کل ما لیس بحامض؟ شما را به وجدان‌تان، اگر گفتند ترشی نخور چون ترش است، انار نخور چون ترش است، گفتند العلة تعمم معلوم می‌‌شود چیزهای ترش دیگر هم نخور، اما معلوم می‌‌شود چیزهایی که ترش نیست بخور؟ هر چی گیری می‌‌آید می‌‌خورد می‌‌گوید گفت لاتأکل الرمان لانه حامض، خب گفت لاتأکل الرمان لانه حامض نگفت کل ما لیس بحامض، این‌جا هم گفت لاتعمل بخبر الثقة لانه عمل بسفاهة اما نگفت کل ما لم یکن عملا بسفاهة فارتکبه. نهی شامل او نمی‌شود، این خطاب شامل او نمی‌شود، لاتأکل الرمان لانه حامض شامل اکل یک طعام شیرین نمی‌شود اما ممکن است اکل طعام شیرین به یک دلیل دیگر متعلق نهی باشد فی الجمله.

[سؤال: ... جواب:] ما تا حالا شنیدیم تعلیل معمم است اما نشنیدیم که تعلیل معنایش این است که اگر در عالم بگردید این تعلیل نبود بگویید پس همه چیز حلال است چون فاقد این تعلیل است. گفت با زید نگرد چون معتاد است پس یعنی با هر کسی که معتاد نیست می‌‌توانی بگردی؟ ... به آقازاده‌ات بگو با فلانی نگرد چون معتاد است بعد او هم می‌‌رود با اوباش محل می‌‌گردد می‌‌گوید اصلا معتاد نیست تست عدم اعتیادش هم تازه آمده.

وجه سوم: مرحوم آقای بروجردی این‌جا در همان نهایة الاصول سه قسمی که در بیان الاصول کرده بودند در صفحه 541 از نهایة‌ الاصول در بحث شهرت مطرح کردند فرمودند ما مسایلی که در کتب اصحاب داریم بر سه قسم است: مسایل اصلیه‌ای که متلقات است از معصومین علیهم السلام بدون اعمال اجتهاد و نظر، بعد می‌‌گویند: مقنع، ‌هدایه، مقنعه، نهایه، مراسم، کافی حلبی، مهذب ابن براج، این‌ها برای همین غرض نوشته شده. مسایل دوم مسایل تفریعیه است که مستنبط هستند از مسایل اصلیه با اعمال اجتهاد و نظر. مسایل سوم مسایلی هستند که متصدی بیان موضوعات احکام و قیود احکام هستند، ‌فقط همان قسم اول که مسایل متلقات از معصومین علیهم السلام که بدون اعمال نظر و اجتهاد نوشته می‌‌شد در برخی از کتب، ‌شهرت در آن‌ها کاشف از یک نص معتبری است که به ما نرسیده، ایشان در نهایت فرموده بودند اگر یک فرعی فقط در نهایه شیخ طوسی باشد چون شیخ طوسی کتاب نهایه را بر اساس نصوص معتبره نوشته ما از او نمی‌گذریم و لذا احتیاط واجب می‌‌کردند تسبیحات اربعه سه بار گفته بشود چون شیخ در نهایه فتوا به وجوب سه بار داده.

این دیگر جوابش گذشت، ما در بحث اجماع جواب از فرمایش ایشان را دادیم، ولی این‌جا هم تکرار می‌‌کنیم: فی الجمله ابا نداریم از پذیرش این مطلب که گاهی شهرت در بین قدما که محتمل المدرک نیست بر خلاف قواعد عامه است می‌‌تواند کشف بکند از یک ارتکاز واضح متشرعی در آن زمان چون دلیل دیگری که ندارد، پس حتما طبق ارتکاز واضح بود برای فقها و به وضوحش واگذار کردند آن وقت کشف ارتکاز که کردیم احراز اتصال ارتکاز متشرعه در زمان این بزرگان را به زمان ائمه علیهم السلام عادتا مشکلی نیست این را هم احراز می‌‌کنیم و می‌‌توانیم فتوا بدهیم طبق شهرت. حالا در فقه مصداق واضحش را ما واقعش پیدا نکردیم، چون هر کجا شهرت قدما بود دیدیم گیر دارد یا مدرکی است یا محتمل المدرک است. همان بول دواب ثلاث مثال خوبی است برای این بحث با این‌که شیخ طوسی می‌‌گویند قائل شده به نجاست بول دواب ثلاث اما همین که دیگران قائل نشدند به ضمیمه این‌که روایات ظاهر در نجاست است چرا دیگران قائل نشدند این معلوم است که ارتکاز متشرعه بر طهارت این‌ها بوده. و لااقل ارتکاز بر نجاست نبوده و این مسأله از مسایل عام البلوی بوده اگر بنا بود ائمه نجس می‌‌دانستند بول دواب ثلاث را لو کان لبان. حالا فقط شیخ طوسی در بعض کتبش نقل شده که قائل به نجاست شده این مانع از آن عرض ما نیست. اما بطور کلی شهرت فتواییه قدماییه را بگوییم در کتب مشتمل در مسایل متلقات از معصومین این کاشف از نص معتبر است این به نظر ما درست نیست.

وجه چهارم استدلال به مرفوعه زراره و مقبوله عمر بن حنظله است. گفته می‌‌شود در مرفوعه زراره حضرت فرمود یا زرارة خذ بما اشتهر بین اصحابک‌ این اطلاق دارد شامل مشهور فتوایی هم می‌‌شود یا در مقبوله عمر به حنظله حضرت فرمود المجمع علیه بین اصحابک یؤخذ به و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک، می‌‌گیرد فتوایی را که مشهور بین الاصحاب است.

اشکال این وجه رابع این است که گفتند اولا این دو حدیث ضعیف السند است. مرفوعه زراره را که صاحب کتاب غوالی اللئالی نقل می‌‌کند بی‌سند، در هیچ کتاب معتبر حدیثی نیست. مقبوله ابن حنظله هم آقای خوئی می‌‌گویند ضعیف السند است چون عمر بن حنظله توثیق ندارد و لذا آقای خوئی معتقد است ما هیچ دلیل معتبری بر نصب قاضی در عصر غیبت نداریم، ‌از باب علم به مذاق شارع که اختلال نظام را شارع نمی‌خواهد کشف کردیم که در عصر غیبت هم فقیه عادل می‌‌تواند قضاوت کند و الا این مقبوله که سندش ضعیف است آن معتبره ابی خدیجه هم که مربوط به قاضی تحکیم است، ‌و السلام.

می‌گوییم: نه، مقبول عمر به حنظله قابل تصحیح است سندش بنا بر این نظر که مشایخ صفوان و ابن ابی عمیر و بزنطی ثقات هستند شیخ طوسی در عده شهادت داده که این سه نفر عرفوا بانهم لایروون و لایرسلون الا عمن یوثق بهم، در یک مورد در من لایحضره الفقیه صفوان از همین عمر بن حنظله نقل حدیث کرده، جلد 3 من لایحضر صفحه 461. علاوه: صفوان زیاد از یزید بن خلیقه نقل حدیث کرده، دیگر این یک بار نیست بلکه چندین بار است، یزید بن خلیفه هم خوشبختانه یک حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌‌کند که می‌‌گوید خدمت حضرت عرض کردم که ان عمر بن حنظلة‌ اتانا عنک بوقت قال اذن لایکذب علینا، عمر بن حنظله راجع به وقت نماز از شما حدیثی نقل کرد، حضرت فرمود اگر عمر بن حنظله نقل کرده او به ما دروغ نمی‌بندد یعنی ثقه است. فروع کافی جلد 4 صفحه 144. پس اشکال اول را ما تلاش کردیم جواب بدهیم.

[سؤال: ... جواب:] اذن ظاهرش این است که یعنی عمر بن حنظله اگر خبر آورده دروغ نمی‌گوید. ... این را آقای تبریزی می‌‌فرمودند که چرا اسم مقبوله عمر بن حنظله را گذاشتند مقبوله چون اصحاب یک مطلبی را گفتند هیچ مستندی ندارد الا همین مقبوله عمر بن حنظله و آن این است که اگر شما رجوع به قاضی جور کردید خانه شما را از دست غاصب گرفت و به شما داد، فانما یأخذ سحتا تصرف در این خانه ملکی ارثی پدرتان بر شما حرام است، چرا رجوع کردید به قاضی جور با وجود قاضی عدل؟ حالا چه مقدار فتوا دادند به این مطلب ما نمی‌دانیم. وجه تسمیه‌اش به مقبوله این است و الا کاشف از این‌که اصحاب عمر بن حنظله را ثقه می‌‌دانستند نیست. ... تبعیض در حجیت که معنا ندارد این‌جا چون یک متن را قبول کردند لابد عمر بن حنظله را قبول داشتند.

اشکال دوم این است که به قول شیخ انصاری بیایند به شما بگویند‌ای المسجدین احب الی بگویی ما کان اکبر بعد بیایند یک خیار بزرگ بگذارند جلوی شما بگویی چرا این را آوردید می‌‌گویند خودت گفتی ما کان اکبر احب الیّ ما هم گشتیم بزرگترین خیار را برای شما آوردیم. آقا ما کان اکبر یعنی ما کان من المسجدین اکبر. سؤال از خبرین متعارضین بود، امام فرمود خذا بما اشتهر بین اصحابک یعنی من الخبرین نه من کل شیء، این چه اطلاق‌گیری است؟!

[سؤال: ... جواب:] بالاخره سؤال از خبرین متعارضین بود حالا تمییز حجت از لاحجت باشد یا ترجیح احد الحجتین علی الآخر باشد او مهم نیست مهم این است که در این مقام فرمود خذا بما اشتهر بین اصحابک یعنی من هذین الخبرین المتعارضین.

اگر شما بگویی ما به آن جمله مقبوله عمر بن حنظله استدلال می‌‌کنیم خیلی ما را هو نکنید، مقبوله عمر بن حنظله دارد المجمع علیه بین اصحابک فیؤخذ به آخرش دارد فان المجمع علیه لاریب فیه، به آن ذیل ما تمسک می‌‌کنیم، مشهور فتوایی هم اگر بشود مجمع علیه تقریبی چون مجمع علیه در مقابل ما لیس بمشهور عند اصحابک است، تعلیل شامل او می‌‌شود، حالا خذ بما اشتهر اصحابک شامل او نشود اما تعلیل شامل او می‌‌شود.

می‌گوییم ظاهر فان المجمع علیه لاریب فیه این است که فان الخبر المجمع علیه لاریب فیه. هذا اولا.

[سؤال: ... جواب:] الخبر المشهور بین اصحابک لاریب فیه عرفا یعنی وثوق به صدورش حاصل می‌‌شود، فان الخبر المشهور بین اصحابک لاریب فیه وثوق به صدورش حاصل می‌‌شود.

ثانیا: شما شهرت فتواییه بین فقهای اصحاب را نمی‌توانید با این اثبات کنید فوقش می‌‌شود المجمع علیه بین اصحابک است خطاب به عمر به حنظله است. المجمع علیه بین اصحابک حالا آقای سیستانی می‌‌فرمایند اصحابک الکوفیین، ‌ما نمی‌گوییم اصحابک الکوفیین اما المجمع علیه بین اصحابک المعاصرین، ‌اگر یک فتوایی مشهور باشد بین اصحاب ائمه معلوم است لاریب فیه، آدم وثوق پیدا می‌‌کند که نظر امام هم همین است این چه ربطی دارد به شهرت فتواییه در عصر غیبت بین معاصرین شیخ طوسی. علاوه بر این‌که عرض کردم ظهور ندارد المجمع علیه بین اصحابک فان المجمع علیه لاریب فیه در بیش از خبر، ‌ما یصلح للقرینیة است که فان الخبر المجمع علیه لاریب فیه.

[سؤال: ... جواب:] انصراف دارد این تعبیر از آن خبری که مشهور روایی است ولی معرض‌عنه اصحاب است، از آن انصراف دارد. ببینید بحث در این است که وقتی تعبیر روایت در مقبوله این است که ینظر الی ما کان من روایتهم عنا المجمع علیه من اصحابک یعنی آن الحدیث المجمع علیه من اصحابک فیؤخذ به و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک فان المجمع علیه، ممکن است این لام به مناسبت حکم و موضوع لام عهد باشد یعنی فان الخبر المجمع علیه لاریب فیه.

پس این اشکال به استدلال به این دو روایت وارد است.

اشکال سوم هم ان‌شاءالله روز شنبه بیان خواهد شد.

و الحمد لله رب العالمین.